

نگاهی حقوقی به غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه شریف

عابدین مؤمنی* / سیدمحمدحسینی**

چکیده: «غایب»، در فقه و حقوق وصف کسی است که از اموال و همسر خود دور افتاده و برای دارایی و همسر او قوانین و احکامی وضع گردیده است و ولایت بر آنها به حاکم شرع یا فقیه واگذار شده است. نسبت به حقوق و اموالی نیز که متعلق به امام زمان (عج) است بعضی از فقها با همین رویکرد نظر داده‌اند و با استناد به قواعد کلی اموال و حقوق، حاکم شرع را ولی بر اموال امام غایب (عج) دانسته‌اند و تصمیم‌گیری در حوزه اختیارات امام غایب (عج) را نیز به جهت غیبت آن حضرت از باب ولایت بر غایب در حدود اختیارات ولایت فقیه دیده‌اند. در مقابل آنها، فقیهانی هستند که قائل به وجود اموال شخصی آن حضرت در دست مردم نیستند و عقیده دارند که آنچه در دست مردم است اموال عنوانی آن حضرت است که متعلق به بیت‌المال و حکومت اسلامی است و حاکم شرع و ولی فقیه، به عنوان نایب امام غایب (عج)، وظیفه ولایتی ایشان را انجام می‌دهد و این اموال نیز در اختیار اوست که، در نهایت، در این مقاله همین نظریه ترجیح داده شده است.

کلیدواژه: امام غایب، حقوق، اموال، نایب، ولی، فقیه، مالکیت، شخصی، عنوانی.

* استادیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران.
** استادیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران.

طرح مسئله

غیبت و نپهان بودن یا نپهان شدن از اموال، همسر یا شوهر، تعهدات و قراردادهای منعقدۀ و امثال آن، مستلزم پیامدهای حقوقی بسیاری است که در ابواب و مباحث مختلف فقهی - حقوقی به آن پرداخته شده است. کسی که غایب است ممکن است شکایت یا ادعایی علیه او در دادگاه در جریان باشد، همسر یا شوهری اختیار کرده، امانتی سپرده، ودیعه ای در اختیار داشته باشد، وکالتی پذیرفته، عقد اجاره‌ای- اعم از اجاره اشخاص یا کالا- منعقد کرده، در میراثی سهیم باشد یا اموال بسیاری فراهم کرده شد. او الآن حضور ندارد که نسبت به شکایت یا ادعای مطرح شده از خود دفاع نماید، یا التزامات و تعهدات ناشی از قراردادها را انجام دهد، یا سهم‌الارث خودش را وصول نماید، یا اموالش را حفظ نماید یا در جریان فعالیت‌های اقتصادی قرار دهد، و مواردی از این قبیل. نسبت به چنین فردی چه می‌توان کرد؟ چه کسی حق تصمیم‌گیری در شئونات او را دارد؟ آیا به صرف غیبت شوهر، همسر او می‌تواند عدّه نگه داشته، پس از آن ازدواج کند؟ اگر اجیر غایب شد، مستأجر حق فسخ عقد اجاره و انعقاد آن با شخص سوم را دارد؟ اگر مستأجر غایب شد، اجیر می‌تواند از اموال او حق خودش را وصول نماید؟ اگر ماجر غایب شد مستأجر می‌تواند محل اجاره یا عوض در عقد اجاره را تملک نماید و از دادن اجاره سرباز زند؟ یا اگر مستأجر غایب شد ماجر می‌تواند محل اجاره را به شخص سوم اجاره دهد؟ و سؤالاتی که نسبت به دیگر موارد مذکور قابل طرح است.

بر اساس قوانین و مقررات اسلامی و برای دفع ضرر از تمام مسلمانان و دیگر مللی که حقوقی برای آنان می‌شناسد و حافظ منافع آنان می‌باشد، غیبت و حضور در دفع ضرر و حفظ منافع تأثیری ندارد، لذا در مقررات اسلامی برای غایبان، احکام و قوانینی تشریح گردیده است که هم ناظر به مصالح آنهاست و هم ناظر به مصالح کسانی است که در ارتباط با آنان حقوقی دارند. بر طبق مصالح اساسی ضمن حفظ حقوق تمام طرف‌ها، دستورهایی داده شده است که این امر را به بن بست نمی‌کشاند، و حقی نیز ضایع می‌شود.

امام زمان [روحی له الفداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف] که از دیدگان نپهان است

و امام غایب می‌باشد، حقوق بسیاری در جامعه اسلامی دارد که امکان ایصال و رساندن حقوق به ایشان وجود ندارد. از این‌رو، از دیرباز یکی از موضوعات مهم فقه امامیه، حقوق امام زمان (عج) بوده است که آیا غیبت امام زمان (عج) با غیبت آحاد مسلمانان از حیث حقوقی یکی است یا متفاوت است؟ اگر متفاوت است سبب و دلیل تفاوت چیست؟ و اگر مشترک است، منافع آن حضرت چگونه حفظ می‌شود؟ چه تصمی می نسبت به حقوق آن حضرت به مصلحت ایشان است؟ چه کسی نسبت به حقوق امام، حق تصمی م‌گیری دارد؟

استقصاء موارد بحث از حقوق امام زمان (عج)

در فقه امامیه مبحث خاصی با عنوان مسائل حقوقی غیبت امام (عج) وجود ندارد و حقوق امام غایب به عنوان یک موضوع مورد بحث قرار نگرفته است؛ ولی به مناسبت، در ضمن بعضی مباحث، حقوق امام غایب بحث شده است که چون استقصاء آنها در استنباط مباحث آتیه مؤثر است، به ذکر آن موارد می‌پردازیم:

۱. نماز جمعه (طوسی، ۱۰۷، محقق، ۱۴۰۳: ۹۸/۱).
۲. نماز عید فطر و قربان (طوسی، ۱۳۳، محقق، ۱۴۰۳: ۱۰۰/۱).
۳. جهاد (طوسی، ۲۹۰، محقق، ۱۴۰۳: ۳۰۷/۱).
۴. امر به معروف (اقامه حدود، قضاوت میان مردم: طوسی، ۳۰۰؛ محقق، ۱۴۰۳: ۳۴۴/۱).
۵. زکات (طوسی، ۸۵، محقق، ۱۴۰۳: ۱۶۴/۱).
۶. خمس و انفال (طوسی، ۲۰۰، محقق، ۱۴۰۳: ۱۸۴/۱).
۷. می‌راث، ولاء امامت (طوسی، ۶۷۱، محقق، ۱۴۰۳: ۴۰/۴).
۸. قضاء (طوسی، ۳۰۱؛ محقق، ۱۴۰۳: ۶۸/۴).

موضوع اصلی در موارد فوق آن است که با حضور امام معصوم افعال مذکور واجب‌اند و یا با اذن امام انجام می‌گیرند و یا اینکه اگر جنبه مالی داشته باشند به امام پرداخت می‌شوند. در موارد مذکور وجود امام شرط تکلیف یا شرط جواز انجام تکلیف و یا شرط صحت تکلیف و سبب برائت ذمه است. با توجه به اینکه در موارد مذکور وجود یا حضور امام، به گونه‌ای،

شرط است، یکی از فروع بحث آن است که در عصر غیبت امام زمان (عج) انجام امور فوق چه حکمی دارد؟ مثلاً نماز جمعه در عصر غیبت چه حکمی دارد؟ یا اینکه جهاد چه حکمی دارد؟

ممکن است بحثی که در این موارد انجام می‌شود، از این باب باشد که چون شرط تکلیف منتفی است، خود تکلیف هم ساقط می‌شود؛ یا اینکه انجام آن تکلیف در حوزه اختیارات و حقوق امام معصوم قرار دارد. بنابراین، اگر کسی بدون احراز اذن امام معصوم و خودسرانه، به انجام آن تکالیف بپردازد، تجاوز به حقوق امام معصوم است. یا اینکه احتمال داده می‌شود امام معصوم برای دوران غیبت دستوراتی صادر کرده‌اند که احتمال سقوط یا تعطیلی آن تکالیف را دفع می‌کند. پذیرش هر یک از دوشق مذکور وضعیت مسائل حقوقی مربوط به غیبت امام زمان (عج) را تغییر می‌دهد و در استنباط احکام حقوق، موثر است.

فقدان دلیل خاص در بیان حقوق امام غایب (عج)

قدیمی‌ترین سند فقهی موجود که از حقوق امام غایب (عج) سخن گفته، کتاب *مقنعه* شیخ مفید و پس از آن *نهایه* شیخ طوسی است. در تمام منابعی که از حقوق امام غایب بحث کرده‌اند دلیل و بیان شرعی‌ای که در مورد حقوق امام غایب (عج) باشد و اختصاص به آن مورد داشته باشد، ذکر نکرده‌اند و روایتی که بیان حقوق آن حضرت باشد ارائه ننموده‌اند. عدم ذکر دلیل خاص و یا روایتی در باب حقوق آن حضرت، دلیل بر نبودن روایت و دلیل اختصاصی است. اگر چنین دلیلی وجود می‌داشت، قطعاً آن را ذکر می‌کردند؛ زیرا داعیه‌ای بر عدم ذکر آن وجود نداشته و ندارد. علاوه بر اینکه پیش از شیخ مفید، نسبت به حقوق امام غایب، اختلاف شدیدی در میان فقهای امامیه به وجود آمده بود. شیخ مفید در *مقنعه* (ص ۲۸۵ - ۲۸۶) و شیخ طوسی در *نهایه* (ص ۲۰۰ - ۲۰۱) متعرض آراء آنها شده‌اند؛ اگرچه صاحب قول را معرفی نکرده‌اند، همین نقل اختلاف آراء و انظار فقها در مورد حقوق امام غایب (عج)، بیانگر آن است که صاحب نظران، شخصیت‌های مورد قبول شیخ طوسی بوده‌اند. قطعاً اگر روایت یا دلیلی که مختص حقوق امام غایب (عج) باشد، وجود می‌داشت و از دیدگان بعضی پنهان

می‌ماند، بعضی دیگر از آن اطلاع و آگاهی پیدا می‌کردند و در اختلاف نظر و فتوی آن را ارائه می‌دادند و بر همه فقها پنهان نمی‌ماند. افزون بر آن به فقهای بعد از شیخ طوسی نیز مدعی چنین دلیلی نشدند (مختلف الشیعه، تذکره الفقها، جواهر الکلام). لذا شیخ طوسی می‌فرماید: نسبت به مستحقین خمس در میان اصحاب ما، اختلاف آراء وجود دارد، و نص معین و خاصی در مورد آن وجود ندارد، جز اینکه هر یک از آنها بر مقتضای احتیاط، نظری داده‌اند. (طوسی، ۲۰۰)

شیخ مفید نیز قبل از شیخ طوسی فرمودند:

اختلاف اصحاب ما در این باب، صرفاً به جهت عدم وجود الفاظ و بیانات صریحی است، که بتوان به آن پناه برد. نبودن الفاظ و بیانات صریح صرفاً به جهت وجود وضعیت بسیار محنت‌انگیز و دشوار بوده است. (مفید، ۱۴۱۰: ۲۸۶)

ایشان در عبارتی دیگر می‌فرمایند:

خمس حقّی واجب برای امام غائب است. امام غایب پیش از غیبت، بیانیه و دستوری صادر نفرمودند که ارجاع به آن در تعیین مستحقین خمس واجب باشد (همان: ۲۸۵).

با فقدان نص و دلیل خاص نسبت به حقوق امام غایب (عج) - بالضروره بر اساس عمومات و اطلاعات، ادله عقلیه و قواعد کلی فقهی - امکان استنباط حقوق امام غایب (عج)، و تحلیل و تبیین آن فراهم می‌شود. بدین لحاظ در تمام منابع فقهی امامیه که از حقوق آن حضرت - هرچند ضمنی - بحث شده است، تبیین آن با ادله کلی، یعنی عمومات، اطلاعات و ادله عقلیه بوده است. متأخرین از فقها با همان سبک و شیوه قداماً به نقد، تحلیل و تبیین آرای قداماً پرداختند، و دیدگاه و فتوای خود را در عرض فتاوی قداماً ارائه کردند. که روشی که در این مقاله نیز رعایت می‌شود.

قواعد کلی در بیان حقوق امام غایب (عج)

به علت فقدان روایت و دلیل خاص در مورد حقوق امام غایب (عج)، قواعدی کلی در بیان حقوق آن حضرت اعمال گردید که مبین نگرش فقها و مبانی فقهی آرای آنان می‌باشد. با ذکر

این قواعد، به تبیین حقوق آن حضرت می پردازیم. قواعدی که در تبیین حقوق آن حضرت دخالت دارند، عبارت اند از:

۱. ان العقل و النقل يقتضی من لزوم الاصول فی حظر التصرف فی غیر المملوک الا باذن المالك (مفید، ۱۴۱۰: ۲۸۶؛ نیز - محقق حلی، ۱۴۰۳: ۱۸۴/۱؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۱۳۴/۱۶).

این قاعده، در مورد تصرف در مال دیگران است. به حکم عقل و شرع، و مقتضای قواعد اولیه عقلی و شرعی، تصرف در مالی که مملوک متصرف نیست، ممنوع است. این امر به صورت اصل بیان می شود: «اصل بر ممنوعیت تصرف در مالی است که مملوک متصرف نیست، مگر آنکه تصرف با اذن مالک انجام شود».

از این قاعده شیخ مفید برای توجیه فتوای خود استناد کرده و برای توجیه استناد به این قاعده فرموده است که در هر موردی که دلیل عقلی یا شرعی بر حکم وجود ندارد، لازم است به «اصل» و قواعد اولیه عقلی و شرعی ارجاع گردد و به آن قواعد استناد شود. در این مورد نیز به «اصل حظر در تصرف غیر مملوک» استناد کرده اند.

استناد به این قاعده در کلمات فقهای معاصر نیز وجود دارد؛ چنان که سید محمد موسوی - محقق داماد- (متوفی ۱۳۴۷ هجری) در تدریس خود فرموده است: «لاریب فی ان مقتضی القاعده الاوئیه هو عدم جواز التصرف فی مال الغير الا باذنه» (جوادی آملی، ۴۰۸)؛ یعنی بدون شک مقتضای قاعده اولیه، جایز نبودن تصرف در مال دیگری است مگر با اذن او.

فقهای امامیه در حکم به حرمت تصرف در مال امام غایب (عج) به این قاعده فقهی - حقوقی استناد کرده اند به این بیان که قاعده مذکور مورد قبول عقلاء (توحیدی تبریزی، بی تا: ۲۲۶/۳) و شریعت (جوادی آملی، ۴۰۸) است و اقدامات حقوقی در جوامع دینی و غیر دینی بر اساس آن انجام می شود. به مقتضای این قاعده، تصرف در مال دیگران، بدون اذن مالک، ممنوع است و کسی حق ندارد در مال امام غایب (عج) تصرف نماید، زیرا در حرمت و ممنوعیت تصرف در مال دیگران، تفاوتی میان اموال امام و دیگران وجود ندارد (همانجا). بسیار جالب است که امام عصر (عج) در پاسخ به سؤالات محمدبن جعفر اسدی به این قاعده عقلایی

استناد کرده و می فرماید:

«لا یحلّ لأحد أن یتصرّف فی مال غیره بغیراذنه، فکیف - یحلّ ذلک فی مالنا»؟ (حرّ عاملی، ۱۴۱۱: ۵۴۱/۹)؛ یعنی برای هیچکس جایز نیست در مال دیگری بدون اذن مالکش تصرف نماید، بنابراین، چگونه تصرّف در مال ما بدون اذن ما جایز است؟

۲. «الأصل حفظ الودائع لأهلها» (مفید، ۱۴۱۰: ۲۸۶). از دیگر اصول و قواعد اولیه عقلانی، حفظ ودیعه‌ها برای صاحبان آنهاست، چنان‌که علامه حلی (۳۲۶/۱۶) گفته: «ان الأصل عصمه الاموال علی اربابها و حفظها لهم»؛ یعنی اصل بر این است که اموال از تعرض غیر صاحبان آنها معصوم و مصون هستند و باید برای صاحبان آنها حفظ شوند. شیخ مفید (۱۴۱۰: ۲۸۵) با استناد به این اصل، حفظ اموال امام غایب (عج) را واجب می‌داند، و تلقی‌ای که نسبت به اموال امام غایب (عج) دارد این است که آن اموال را ودیعه محسوب می‌کند و اعمال حکم ودیعه را نسبت به آنها واجب می‌داند، همچنان‌که ابوالصلاح حلبی نیز که از شاگردان ممتاز شیخ مفید است گفته است:

مکلف چیزهایی را که امام غایب (عج) مستحق آن است از قبیل خمس و انفال از مجموع اموال خویش جدا می‌کند و در حرز نگهداری می‌کند و منتظر می‌ماند تا اینکه تمکن یافته، قادر به رساندن اموال آن حضرت به ایشان باشد، یا اینکه اموال آن حضرت را به کسی که اذن به قبض آن را داده، تحویل دهد. و اگر تمکن به رساندن اموال به آن حضرت را پیدا نکرد و خوف فوت به وجود آمد، وصیت به رساندن اموال به آن حضرت می‌کند، درست همانند سایر حقوقی که فرد از شناختن شخص مستحق متعذر می‌باشد... (حلبی، ۲۰۵، ۱۷۴).

آنچه مهم است تشبیه حقوق امام غایب (عج) به حقوق دیگر افراد است بردارنده ودیعه به اینکه بردارنده ودیعه، حفظ و نگهداری آن تا زمان تمکن بر ایصال ودیعه به مستحق آن، یا انجام وصیت به اینکه شخص دیگری آن را انجام دهد، واجب است (حلبی، ۲۳۲). همین حکم و تکلیف نسبت به حقوق امام غایب (عج) بدون هیچ تفاوت صادق است.

۳. «ان الأصل ردّ الحقوق الی اهلها» (مفید، ۱۴۱۰: ۲۸۶). از دیگر اصول عقلانی و شرعی بر گرداندن حقوق و اموال اشخاص به خودشان است که باید در صورت مطالبه مالک در اولین زمان امکان، تحویل گردد و اگر تأخیر شود، ضمان آور است (علامه حلی: ۲۰۹/۱۶)، اگر مالک بمیرد، فوراً باید امانت به وارثین او تحویل شود که در صورت تأخیر ضامن هستند (همان، ۲۱۶). اگر فرد مالی را از سارق به عنوان ودیعه در اختیار بگیرد، جایز نیست مال را به سارق برگرداند بلکه باید آن را به مالکش تحویل دهد، و اگر مالک را نمی‌شناسد، حکم مال پیدا شده‌ای را دارد که از طرف مالکش آن را صدقه می‌دهد (همان، ۲۲۷) شیخ مفید با استناد به این اصل و دو اصل قبلی، حفظ حقوق امام غایب (عج) و برگرداندن حقوق آن حضرت را واجب دانسته است، که مورد توجه فقهای بعد از ایشان قرار گرفته است. (← طوسی، ۲۰۰: ۲۶۴/۱).

۴. حضور و غیبت، تغییری در حقوق و تکالیف ایجاد نمی‌کند. (محقق، ۱۴۰۳: ۱۸۴/۱، علامه حلی، ۲۲۴/۳) حقوقی که افراد دارند، یا حقوقی که بر ذمه افراد است با غیبت شدن از بین نمی‌رود و باید به خودش یا وارثینش پرداخت گردد؛ همچنان‌که فرد مشغول‌الذمه باید خودش یا وارثینش، حقوق طلبکاران را ادا نمایند. چنان‌که صاحب مال مالش را به امانت بسپارد، بمیرد، بردارنده امانت واجب است، امانت را به وارثین او تحویل دهد؛ زیرا مالکیت امانت به وارثین انتقال پیدا کرده است و اگر وارثین را پیدا نکند، امانت را تحویل حاکم شرع می‌دهد؛ زیرا حاکم شرع ولی غایب است. در وجوب تحویل امانت به وارثین فرقی نمی‌کند که وارثان اطلاعی از وجود امانت داشته باشند یا خیر (علامه حلی، ۲۱۶/۱۶) اما اگر دارنده امانت بمیرد، وارثین او واجب است که امانت را به مالک برگردانند و اگر مالک غایب باشد آن را تحویل حاکم شرع می‌دهند. (همان، ۲۱۷)

بیان تفصیلی احکام غایب، یعنی حقوقی که برای او است و حقوقی که بر او است، خارج از وضع مقاله است (← علامه حلی، ۲۷۰/۱۳، ۲۵۸/۱۴ و ۲۷۲، ۱۶۷/۱۶ و ۱۶۹). مقاله برای بیان حقوق امام غایب است و اینکه با غیبت آن حضرت، حقی که برای ایشان بوده از بین نمی‌رود؛ هم چنان‌که اگر برایشان حقی برای دیگران باشد، ساقط می‌شود، چنان‌که فقها گفته‌اند:

هرگاه سه ششم خمس، سادات یتیم، مسکین و ابن سبیل را کفایت نکند، بر امام (ع) واجب است در حال ظهور و حضور، سهم آنها را افزایش دهد تا به کفایت برسد (← مفید، ۱۴۱۰: ۲۷۸؛ طوسی، ۱۹۹؛ ابن برّاج، ۱۴۰۶: ۱۸۰/۱؛ دیلمی، ص ۱۴۰)؛ اگرچه بعضی دیگر از فقها با این نظریه مخالفند (← ابن ادریس، ۱۴۱۰: ۴۹۳/۱ - ۴۹۵). آنهایی که افزایش سهم اصناف سه گانه تا حد رفع نیاز را بر امام (ع) واجب می‌دانند، عقیده دارند که وجوب رفع نیاز اصناف مذکور بر امام (ع) در حال حضور و ظهور مقتضی وجوب آن در حال غیبت آن حضرت هم می‌باشد؛ زیرا حقوقی که بر فردی واجب گردید، با غایب شدنش ساقط می‌شود، مخصوصاً در صورتی که حق مستقر بر ذمه، حق الله تعالی باشد (← محقق، ۱۴۰۳: ۱۸۴/۱؛ علامه حلی، ۲۲۴/۳؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۱۷۰/۱۶)؛ لذا حقوقی که برای امام غایب (عج) است باید حفظ شود و حقوقی که بر امام غایب (عج) است، باید اداء شود. غیبت سبب سقوط حق یا تکلیف نیست.

۵. التزام به احتیاط نسبت به حق ثابت (طوسی، ۲۰۰). دیگر قاعده‌ای که در مورد حقوق امام غایب (عج) اعمال گردیده است، التزام به اصل احتیاط است. اصل احتیاط در جایی اعمال می‌شود که وجود تکلیف منجز و قطعی باشد و شخص حداقل با علم اجمالی بداند که حقی برای غیر بر ذمه او وجود دارد. او جهت ادای حق و تحصیل براءت ذمه خود باید به گونه‌ای عمل کند که یقین به فراغت ذمه پیدا کند (← حکیم، ص ۵۲۱).

شیخ طوسی وجود حقوق امام غایب (عج) بر ذمه متدینین را منجز و قطعی دانسته، تحصیل فراغت ذمه از حقوق آن حضرت را در عمل به احتیاط می‌داند و آرای او را که از نظر ایشان مطابق با احتیاط است بیان کرده است. بدین ترتیب اگر به فتوای مطابق احتیاط عمل نکنند معصیت‌کار می‌باشند و اگر به آن فتواها عمل شود و خطایی رخ دهد، معصیت‌کار نیستند (← طوسی، ۲۰۱). شیخ مفید (۱۴۱۰: ۲۸۶) نیز عبارتی دارد که مبین عمل به احتیاط نسبت به حقوق امام غایب (عج) است به اینکه «اگر به آنچه که حق خالص امام (ع) است عمل شود، بعید نیست که عمل کننده به حق اصابت نماید، بلکه عمل او صواب است». در این عبارت اگرچه کلمه «احتیاط» استعمال نشده است اما عبارت «بعید نیست به حق اصابت نماید» مضمون اصل احتیاط است.

۶. وحدت طریق دو مسئله (مفید، ۱۴۱۰: ۲۸۵). هرگاه دو مسئله از یک باب باشند، هر حکمی که برای مسئله اول باشد، برای مسئله دوم نیز خواهد بود، چنان که شیخ مفید استحقاقی که برای مستحقین زکات وجود دارد برای مستحقین خمس هم قائل است؛ یعنی هر حکمی که برای استحقاق، درباب زکات هست، برای استحقاق درباب خمس نیز وجود دارد؛ بدین ترتیب که اگر با فرا رسیدن وقت پرداخت زکات، مستحقّی وجود نداشته باشد، وجوب پرداخت زکات، ساقط می‌شود و تصرّف در مالی که متعلّق زکات است، حلال و جایز نیست و لذا نمی‌توانند همانگونه که در مال خود تصرّف می‌کنند، در مالی که زکات آن پرداخت نشده یا مالی که به عنوان زکات جدا شده است، تصرف نمایند. در این صورت واجب است زکات مال را خودشان حفظ کنند و در صورت خوف فوت، واجب است وصیت نمایند که آن را به مستحقین زکات برسانند. حقّ امام غایب (عج) نیز همانند حقّ مستحقین زکات است که باید آن را حفظ کنند و در صورت خوف فوت، وصیت نمایند که آن را به امام غایب (عج) برسانند. (← همان‌جا).

ویژگی‌های قواعدی که در بیان حکم حقوق امام غایب (عج) اعمال گردید

در کتب و مآخذ فقهی امامیه، شش قاعده از قواعد فقهی - حقوقی در بیان حکم حقوق امام غایب (عج) به کار گرفته شده است. نسبت به تعداد قواعد اعمال شده در این مسئله، استقراء صورت گرفت و با استقراء - اگرچه ناقص - مشخص گردید بیان حکم حقوق امام غایب (عج) مبتنی بر آن قواعد بوده است. علت استناد به قواعد مذکور چیست؟ و چرا در میان انواع قواعدی که در فقه و حقوق وجود دارد، این قواعد مورد استناد قرار گرفته‌اند؟ چه تناسبی میان این قواعد و بیان حکم حقوق امام غایب (عج) وجود دارد؟ پاسخ به این سؤالات مستلزم بیان ویژگی‌های قواعد مذکور است تا اینکه ارتباط این قواعد و حقوق آن حضرت مشخص شود.

ویژگی‌های قواعد مورد بحث به شرح زیر است:

۱. عقلانیت: قاعده‌هایی که در بیان حکم حقوق امام غایب (عج) اعمال گردیدند، اساس و

پایه عقلی دارند. اعمال این قواعد اختصاص به سیستم حقوقی مبتنی بر شرع ندارد؛ بلکه در

حقوق عرفی نیز به کار می‌روند، زیرا قواعد عقلی فرادینی و فرامذهبی هستند. در تمام سیستم‌های حقوقی، تصرف در مال غیر بدون اذن مالک، ممنوع است و در تمام نظام‌های حقوقی محافظت از مال دیگرآنکه در اختیار فردی است الزامی است و عقل، حکم به حفظ و نگهداری آن می‌کند. از این جهت، این قواعد پیش از آنکه شرعی باشند، عقلی هستند و از الزام عقلی برخوردارند؛ اگرچه شرع نیز آنها را تأیید می‌کند.

۲. کلیت: قواعدی که در بیان حکم حقوق امام غایب (عج) اعمال گردید، جهت تبیین مصداق بودن حقوق آن حضرت (عج) برای آن قواعد می‌باشد، در حالی که اختصاص به تبیین حکم حقوق آن حضرت ندارند. قواعد مذکور از حیث افراد، کلی هستند و شامل همه افراد می‌شوند. در این موارد تفاوتی میان امام و افراد عادی وجود ندارد و امام به عنوان یک فرد و مصداقی از آن کلی است.

۳. قواعدی ویژه حوزه معاملات: حوزه‌های مختلف فقه، قواعد مناسب خود را دارند. قواعدی که در فقه عبادی یا جزائی به کار می‌رود متفاوت با قواعد معاملات و اموال است، همچنان‌که در حقوق خصوصی قواعدی هست متفاوت با قواعد حقوق اساسی، حقوق بین الملل و حقوق جزائی. قواعدی که در بیان حکم حقوق امام غایب (عج) اعمال گردیده است، قواعد مربوط به حوزه حقوق خصوصی و روابط معاملی است، که بیانگر تعهد طرفین به یکدیگر است.

بیان نگرش فقها

قواعدی که در بیان حکم حقوق امام غایب (عج) اعمال گردیدند، مبین نگرش فقها نسبت به حقوق آن حضرت است، به اینکه زندگی امام و ارتباط او با دیگران در تحت قواعد کلی حقوقی قرار دارد. او از حقوقی که همگان برخوردار هستند، برخوردار است و قواعد کلی حقوقی، روابط او با دیگران را منظم می‌کند. در مسائل حقوقی میان امام و دیگران هیچ تفاوتی وجود ندارد؛ شخص امام در حیات جمعی و زندگی اجتماعی، همانند دیگران است؛ معامله می‌کند، اموال او را می‌خرند یا اجاره می‌کنند یا قرض می‌گیرند و او نیز از دیگران چیزهای

مورد نیاز خودش را می‌خرد، اجاره می‌کند، قرض یا عاریه می‌گیرد، امانت می‌سپارد و امثال آنها. قرار دادها و معاوضات و ضمان‌های ناشی از آنها در روابط مالی میان امام و مردم حاکم است و در معاملات به عنوان یک شخص مطرح است نه به عنوان امام. بنابراین، همان احکامی که برای دیگر غایبین نسبت به اموال، تعهدات، همسر و امثال آن مطرح است، همان احکام نسبت به امام غایب (عج) نیز حاکم است و نسبت به اموال و تعهدات آن حضرت باید همان احکام را ملتزم بود و اجراء کرد. از این جهت، اگر کسی در زمان‌های پیشین نهان و غایب می‌شد، طبق قواعد کلی فقه و حقوق هیچکس حق نداشت اموالش را تصاحب نماید و از آنها استفاده کند؛ زیرا غیبت، از اسباب زوال مالکیت اشخاص نیست. اموال او - و همچنین همسر او - در مالکیت و زوجیت او می‌مانند تا اینکه یا وضعیت او مشخص شود یا اینکه در غیبتی بیش از حد متعارف و عادی بقای او دیگر ممکن نباشد (← طوسی ۱۱۹/۴، ۱۲۵؛ مفید، ۱۴۱۰: ۷۰۶؛ ابن براج، ۱۴۰۶: ۱۶۵/۲؛ ابن‌ادریس، ۱۴۱۰: ۲۹۸/۳)؛ زیرا از قواعد اولیه و عقلایی در اموال این است که تا سببی برای زوال مالکیت یا انتقال مال از مالکیت اشخاص به وجود نیامده باشد، مال همچنان در قاعده «عصمت مال غیر از تصرف» باقی است (← علامه حلی، ۱۱۱/۹)، همچنان‌که تا سبب زوال زوجیت محرز نشود " اصل بر بقای عصمت نکاح است " (← همان، ۱۱۲). بنابراین، کسی که اموال غایب در دست او است، واجب است که آن را از تلف، سرقت، آسیب، غصب، و تباهی حفظ نماید. حفظ کردن هر متاعی، مقتضی حرز مناسب آن است (← طوسی، ۲۲/۸ - ۲۴)، چنانچه دفن کردن نوعی حرز بوده است (← طوسی، ۷۱۴؛ محقق، ۱۴۰۳: ۱۷۵/۴؛ علامه، ۱۵۹/۱۶؛ ۱۷۳؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷: ۵۲۹/۴).

مسئولیت حفظ اموال غایب، به ترتیب، نخست متوجه کسی است که آن اموال را در اختیار دارد، اگر عذری متوجه او شد، مثلاً قصد سفر داشت یا مضطر به سفر بود، یا خوفی برایش به وجود آمد، در این صورت اختلاف است که آیا پس از او، اموال در اختیار حاکم گذاشته می‌شود یا اینکه اگر در اختیار آئینی گذاشته شود، کفایت می‌کند؟ و با ابتلاء به بیماری منجر به فوت و یا در معرض حبس ابد قرار گرفتن آیا وصیت کردن بر او متعین است؟ یا اینکه وجوب تخییری برقرار است میان وصیت به امانت و یا تحویل آن به حاکم؟ (جهت ملاحظه دیدگاه‌های مختلف ← علامه: ۱۶۸/۱۶ - ۱۸۰).

ریشه اختلاف به دیدگاه فقها اسلامی نسبت به جایگاه حکومت در سیستم حقوقی اسلام برمی‌گردد که فعلاً مورد بحث نیست. اما از آنجا که «حکومت در اسلام برای حفظ مصالح، وضع و تأسیس گردیده است» (← علامه حلی: ۱۶۹/۱۶) و حکومت بر غایبین، ولایت دارد (← همو: ۲۷۰۲/۱۳؛ جوادی آملی، ۳۰۵) اگر امانت غایبین به حاکم تحویل گردد، تکلیف ادا شده، براءت ذمه حاصل می‌شود.

براساس نگرشی که قائل به تساوی میان حقوق امام و افراد عادی است، راجع به حقوق امام غایب (ع) فتوا به دفن سهم امام (ع) در مسئله خمس داده شده است، چرا که دفن از جهت حرز بودن، راهی برای حفظ حقوق آن حضرت بوده است. ولی حفظ حقوق امام (ع) منحصر به دفن نبوده و نیست، بلکه بدهکار به امام (ع)، حق آن حضرت را جدا کرده، نگهداری می‌کند و با بروز نشانه‌های مرگ و پیدایش خوف فوت، می‌تواند به کسی که از حیث عقل و دین قابل اطمینان و موثق است، وصیت کند که آن را به امام (ع) بپردازد و اگر وصی نیز قیام امام (ع) را ادراک نکرد به نفر بعدی وصیت نماید و به همین ترتیب تا ظهور امام (ع). و اگر بدین نحو عمل نماید به احتیاط عمل کرده است و معصیت کار نیست (← مفید، ۱۴۱۰: ۲۸۵؛ طوسی، ۲۰۰؛ ۲۶۴/۱ ابن براج، ۱۴۰۶: ۱۸۰/۱؛ حلبی، ۱۳۶۳: ۱۷۳، ابن ادریس، ۱۴۱۰: ۴۹۵/۱ و ۵۰۳).

نگرشی که ذکر کردیم، پیش از شیخ مفید و شیخ طوسی به وجود آمد که آنها آرای پیشینیان خودشان را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند ولی صاحبان آراء را معرفی نکرده‌اند. چیزی که اندیشه مشترک همه آنها بوده است و فکر و اندیشه غالب آن زمان به شمار می‌رفته، این است که همه آنها بر لزوم حفظ حقوق امام اتفاق نظر داشته‌اند، اگرچه در شیوه حفظ اتفاق نظر نبوده است (← همان)

با گذشت زمان، دیدگاه دیگری مطرح گردید که براساس آن دیگر حفظ حقوق امام مطرح نیست؛ بلکه در این نظریه، حق امام (ع) از آن حیث که غایب است در اختیار حاکم گذاشته می‌شود و حاکم از باب آنکه ولی بر غایب است، اموال آن حضرت را در دست می‌گیرد و در اموری که بر آن حضرت واجب است، که از آن جمله رفع نیاز ذریه پیامبر (ص)

یعنی ایتم، مساکین و راه ماندگان سادات می‌باشد، خرج می‌کند. البته حاکم مورد قبول آنها در عصر غیبت امام (ع) فقیهی است جامع شرائط فتوا و حکم که امین در دینداری است (← حلبی، ۲۰۵؛ محقق، ۱۴۰۳: ۱۸۴/۱؛ علامه حلی، ۲۲۴/۳، ۴۴۵/۵). با این نگرش، اموال امام غایب (ع)، همانند دیگر افراد غایب، در اختیار حاکم قرار می‌گیرد، همچنان‌که حاکم تعهدات انجام نگرفته غایبین را با اموال آنها انجام می‌دهد، چیزهایی که بر امام (ع) واجب است، حاکم آنها را با اموال او انجام می‌دهد تا اینکه وظیفه امام (ع) ادا شود.

مصدق شناسی حقوق امام غایب (عج)

نسبت به اموالی که امام (ع) با کسب، زراعت، تجارت، هدایا، ارث، احیاء، حیازت و امثال آن تحصیل می‌کند، بحثی وجود ندارد، زیرا آن اموال در اختیار مردم نیست تا اینکه درباره وظیفه مردم در قبال اموال و حقوق امام (ع) بحثی به وجود آید. آنچه از حقوق امام غایب (عج) قابلیت بحث دارد، در مرتبه اول، خمس است، از این جهت که مردم با کسب و کار و انواع مشاغل متداول در جامعه درآمدی که دارند حداقل ده درصد آن متعلق به امام (ع) است (← علم الهدی، ۱۳۸۷: ۸۶؛ طوسی، ۱۹۸؛ ۲۶۲/۱؛ حلبی، ۱۷۳؛ دیلمی، ۱۴۰؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰: ۴۹۲/۱؛ محقق، ۱۴۰۳: ۱۸۲/۱، علامه حلی، ۱۹۸/۳، ۴۳۲/۵).

در عصر غیبت امکان رساندن حقوقی که از محل درآمد مشاغل به دست می‌آید و متعلق به امام (ع) است به آن حضرت وجود ندارد؛ لذا بحث می‌شود که با غیبت امام (ع) تکلیف مردم نسبت به اموال و حقوق ایشان چیست؟ همچنین انفال، اختصاص به امام (ع) دارد (← محقق، ۱۴۰۳: ۱۸۳/۱، علامه حلی، ۴۳۹/۵ - ۴۴۲) اگرچه نسبت به مصادیق انفال اختلاف وجود دارد (← مفید، ۱۴۱۰: ۲۷۸؛ طوسی، ۱۹۹؛ ۲۶۳/۱؛ دیلمی، ص ۱۴۰؛ حلبی، ۱۷۱؛ ابن براج، ۱۴۰۶: ۱۸۳/۱ و ۱۸۶؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰: ۴۹۷/۱؛ علامه حلی، ۲۱۰/۳) ولی مردم چاره‌ای جز بهره‌برداری از آن چیزهایی که انفال نامیده می‌شود ندارند، در حالی که تصرف مردم در انفال، تصرف در حقوق امام (ع) می‌باشد، که منوط به اذن آن حضرت یا تحصیل اجازه اوست. با غیبت امام (ع) امکان دریافت اذن یا تحصیل اجازه وجود ندارد یا بسیار دشوار است و لازم است بحث شود که تکلیف مردم

چیست؟ زکات (← علامه، ۳۱۶/۵؛ حلبی، ۲۰۵) و فطریه (← علامه حلبی، ۴۰۱/۵، حلبی، ۲۰۵) نیز از اموال هستند که امر آن به دست امام (ع) است یا بهتر است در اختیار امام (ع) گذاشته شود. با توجه به حجم وسیع حقوق آن حضرت، روشن شدن تکلیف مردم نسبت به آنها بسیار ضروری و لازم است. اگرچه عناوین اموال و حقوق امام (ع) محدود است ولی مقدار و کمیت آن بسیار زیاد است. ده درصد از درآمد مردم - حتی پس از تأمین مخارج زندگی - که به امام (ع) تعلق می‌گیرد، مبلغ زیادی است که تأثیر عمیقی در زندگی اجتماعی می‌تواند داشته باشد، همچنان‌که وسعت انفال به اندازه‌ای زیاد است که امکان نادیده گرفتن آن وجود ندارد و باید حتماً وضعیت آنها مشخص گردد، تا اینکه زندگی شایسته شرعی موجودیت پیدا کند.

مبنای نگرش فقها

قواعدی که فقها در تبیین حقوق امام غایب (عج) اعمال کرده‌اند، مبتنی بر مبنای فکری و بنیان‌های اندیشه فقهی آنهاست، زیرا خمس و انفال از حقوق شخصی آن حضرت است و مال خصوصی او می‌باشد. پس همانطور که اگر امام (ع) زراعت با تجارتي انجام دهد، یا ارثی یا هدیه‌ای به او برسد و یا اگر حيازت یا کاسبی نماید همه آنها اموال شخصی اوست و در مالکیت خصوصی او قرار دارد، همانطور ده درصد چیزهایی که پرداخت خمس واجب است، بویژه ده درصد درآمدهای اشخاص پس از تأمین هزینه زندگی آنها به امام غایب (عج) تعلق می‌گیرد و مال شخصی اوست، زیرا قاعده «ممنوعیت تصرف در ملک غیر، مگر پس از تحصیل اذن یا اجازه او» در اموال شخصی اعمال می‌شود، همچنان‌که قاعده «وجوب حفظ امانت‌ها برای صاحبان آنها» و «وجوب برگرداندن امانات و اموال به صاحبان آنها» در حوزه مالکیت خصوصی، کاربرد دارند. دلالت این قواعد بر اینکه خمس و انفال از اموال شخصی و خصوصی امام غایب (عج) شمرده می‌شود، واضح و روشن است. و براساس این اندیشه فقهی در تعریف خمس گفته شده:

۱. «الخمس حق مالی ثبت لنبی هاشم بالأصل عوض الزکاه» (عاملی، ۱۴۱۰: ۳۵۹/۵، طباطبائی، ۱۴۱۸:

۲. «الخمس حق مالی فرضه الله مالک الملک بالأصالة علی عباده فی مال مخصوص، له و لبني هاشم الذین هم رؤساؤهم و سوا سهم، و أهل الفضل و الاحسان علیهم عوض اکرامه اياهم بمنع الصدقه و الأوساخ عنهم» (نجفی، ۱۳۶۵: ۲/۱۶).

۳. «و هومن الفرائض قد جعلها الله تعالى لمحمد (ص) و ذریته عوضاً عن الزکاه اکراماً لهم» (طباطبایی یزدی، ۱۳۹۹: ۶۶/۲ - ۳؛ حائری، ۱۴۱۸: ۱۱). در تمام این تعریف‌ها گفته شده که به جای زکات، خداوند متعال برای بنی هاشم - که پیامبر (ص) و ذریه او معرفی شده‌اند - خمس را تشریح و واجب فرموده است از باب آنکه آنها سران و بزرگان جامعه هستند و این امر اکرام و احترام آنهاست. خمس در مقابل صدقه و زکات که اوساخ می‌باشند به آنها پرداخت می‌شود. این تعریف‌ها ظهور دارند که خمس حق شخصی بنی هاشم است که پس از قبض، مالکیت شخصی آنها بر آن، استقرار پیدا می‌کند و بعد از خودشان به وارثین آنها منتقل می‌شود (← محقق حلی، ۱۴۰۳: ۱۸۲/۱) همانند دیگر اموال آنها (← نجفی، ۱۳۶۵: ۸۷/۱۶) و به علت آنکه با غیبت امام (ع) امکان رساندن سهم او از خمس به ایشان وجود ندارد، و کسی از محل زندگی ایشان خبر ندارد و مجهول‌المکان است، صاحب جوهر گفته‌اند با اموال ایشان معامله مجهول‌المالک می‌شود؛ یعنی همان گونه که مال مجهول‌المالک را صدقه می‌دهند، مال امام غایب (ع) را نیز باید صدقه دهند؛ زیرا مجهول‌المالک بودن فقط به ناشناخته بودن مالک نیست، بلکه اگر نسب شخصی مشخص باشد و مکان او حکم اموال مجهول‌المالک را دارد که امکان رساندن اموال به او وجود ندارد و لذا صدقه داده می‌شود (نجفی، ۱۳۶۵: ۱۷۷/۱۶).

دیدگاه صاحب جوهر بر وجوب صدقه سهم امام غایب (ع) از خمس، تأکیدی بر مالکیت شخصی آن حضرت نسبت به آن سهم است؛ همچنین آنها که عقیده دارند خمس باید در اموری که مورد رضایت آن حضرت است، خرج شود (مغنیه، ۱۳۸۳: ۱۱۷/۲) با پذیرفتن مالکیت شخصی و خصوصی آن حضرت نسبت به خمس چنین فتوایی داده‌اند.

ولایت بر اموال امام غایب (عج)

بنابراین که اخماس و انفال، ملک شخصی امام غایب (عج) است، نسبت به ولایت بر اموال آن

حضرت، دو دیدگاه در فقه به وجود آمد. دیدگاه اول که آن را محقق حلّی و خواهرزاده‌اش علامه حلّی برای نخستین بار در تاریخ فقه امامیه مطرح کرده‌اند، این است که فقیه، به عنوان حاکم اسلامی و صاحب ولایت بر غایبین، دارای ولایت بر اموال امام غایب (عج) است (محقق، ۱۴۰۳: ۱۸۴/۱، علامه حلّی، ۲۲۵/۳، ۴۴۵/۵).

سبب پیدایش این دیدگاه، کم رنگ شدن نظریه لزوم حفظ اموال آن حضرت، و غلبه یافتن اندیشه جواز مصرف آن بوده است. با این توضیح که در اندیشه فقیهان پیش از محقق حلّی نیز، جواز مصرف سهم امام در غیبت امام (ع) وجود داشت (← ابن حمزه طوسی، ۱۳۷، برای نظریه مفید ← محقق، ۱۴۰۳: ۲۹۸؛ علامه حلّی، ۲۲۱/۳)؛ ولی غلبه و شهرت با نظریه وجوب حفظ و نگهداری اموال امام (ع) بوده است.

از زمان محقق (۶۰۲ - ۶۷۶) نظریه جواز مصرف سهم امام در غیبت آن حضرت (ع) غلبه پیدا کرد. از این جهت به تغییر صاحب ریاض در میان متأخرین (← طباطبائی، ۱۴۱۸: ۲۷۷/۵) نظریه ولایت فقیه بر اموال امام غایب (ع) پدید آمد، به این نحو که وظایف آن حضرت به فقیه به عنوان نایب آن حضرت (محقق، ۱۴۰۳: ۱۸۴/۱) و یا به عنوانی ولی بر غایب (علامه حلّی، ۴۵۵/۵، ۲۲۵/۳) محول می‌شود. اگر فرد دیگری که فقیه نیست بدون اذن فقیه، و خودسر، به انجام کارهایی که بر عهده امام غایب (عج) است، اقدام نماید، ضامن است؛ زیرا مجوزی برای اقدامات او وجود ندارد. غیر فقیه حق ندارد که در اموال شخصی تصرف نماید، مگر در زمان و مکانی که فقیه وجود ندارد، یا امکان دسترسی و مطالبه اذن از او وجود ندارد، که در چنین وضعیتی تصرف غیر فقیه، شرعی است، ولی با بودن فقیه یا امکان دریافت اذن از او، تصرف غیر فقیه شرعی نیست و ضمان آور است (← همان).

نظریه مقابلی نیز وجود دارد که منکر نیابت فقیه در تصرف اموال امام غایب (عج) است. به این نحو که معتقد است آنچه از اخبار نیابت فقیه از آن حضرت استفاده می‌شود این است که شیعیان باید مراعات خود را به نزد فقیه ببرند و واجب است به حکم و فتوای او عمل نمایند (← مقبوله عمر بن حنظله و خبر ابو خدیجه، حر عاملی، ۱۴۱۱: ۱۳۶/۲۷ و ۱۳۹). و از این رو از آن اخبار استفاده می‌شود، لذا دلیلی بر تحویل اموال امام غایب (عج) به فقیه وجود ندارد (← محدث بحرایی: ۷۰/۱۲) بلکه بعضی

مدّعی شدند که حتی دلیل بر ضد آن وجود دارد، زیرا هرکس به امام غایب (عج) بدهکار است، واجب است که دین خودش را بپردازد، و ادای دین باید در اموری باشد که آن حضرت رضایت دارد تا قبول واقع شود. به علاوه، در دیدگاه اسلام میان خدا و بنده واسطه‌ای وجود ندارد و خداوند، بدون شفیع، اعمال و عبادات مخلصانه بندگان را قبول می‌کند و لازم نیست اموال امام غایب (عج) تحویل فقیه به عنوان نایب آن حضرت و حاکم اسلامی بشود (← مغنیه، ۱۳۸۳: ۱۱۹/۲) و ادّعی ولایت فقیه بر غایبانکه شامل امام زمان (عج) هم بشود اشکالات واضح و روشنی دارد که نیازی به بیان آنها نیست. اگر چنین ولایت گسترده برای فقیه بوده باشد، وجود فقیه همانند حضور امام معصوم است که چون در حال حضور امام، واجب است تمام خمس و زکات، تحویل امام (ع) گردد، در این زمان نیز باید تحویل فقیه شود؛ مگر آنکه با ظهور ادّله شرعی میان ولایت امام (ع) و فقیه در تحویل خمس و زکات قائل به تفاوت شد و با استناد به ادّله‌ای که تصرف مکلفین در مصرف خمس را مجاز می‌داند، آن تفاوت را اثبات کرد (← نجفی، ۱۳۶۵: ۱۷۸/۱۶).

ریشه اختلاف در باب ولایت بر اموال امام غایب (عج) به همان مبانی برمی‌گردد که خمس را از اموال شخصی آن حضرت می‌داند و آنگاه در مصرف خمس اختلاف می‌شود که آیا منوط به نظر حاکم شرع، یعنی فقیه مورد اطمینان، است یا بدهکاران نیز می‌توانند متولی مصرف خمس گردند؟ و الاً دلیل خاص بر این اختلاف وجود ندارد و لسان ادّله در باب خمس نیز به گونه‌ای سبب که موجب اختلاف فتوا باشد.

نگاه جدید در حقوق امام غایب (عج)

قطعاً اگر اموالی که مال شخصی امام غایب (عج) باشد، یعنی آن حضرت از طریق دریافت میراث، کاسبی، زراعت، حیات و دیگر راه‌های تحصیل مالکیت اموال که در جامعه اسلامی مرسوم و متداول است، مالک اموالی شود و آن اموال در دست مردم بیفتند، غیبت آن حضرت، مجوّز مصرف آن اموال می‌شود. قواعد مسلم حقوقی - اعم از حقوق اسلامی و غیر اسلامی - اجازه مصرف اموال غایب را به کسی نداده است. هیچ کس نمی‌تواند غیبت را بهانه جواز

تصرف در مال اشخاص بداند. هرگونه تصرف خارج از ضوابط حقوقی و قوانین شرعی، تعدی و تجاوز به حدود و مرزهای شناخته شده الهی و اجتماعی است. در این حکم کلی، میان امام و رعایا تفاوتی وجود ندارد، امام نیز همانند آحاد رعایا در حریم قوانین شرعی و قاعده‌های کلی عقلایی و حقوقی، مالکیت پیدا می‌کند و براساس همان نظام متداول، معامله و مبادله خود را انجام می‌دهد، روابط حقوقی با دیگر افراد برقرار می‌کند و در جامعه زندگی می‌کند. زندگی شرعی و حقوقی او همانند زندگی شرعی و حقوقی دیگران است، بدون کمترین تفاوت و با تساوی کامل. بر این اساس لازم است نسبت به جواز مصرف سهم امام (ع) از خمس و همچنین انفال که تماماً متعلق به امام (ع) است، وجه و دلیلی وجود داشته باشد و بدون وجود دلیلی که بیانگر اذن و اجازه آن حضرت باشد، عموماً حرمت تصرف در مال غیر و قواعد عقلایی ممنوعیت تصرف در مال غیر، دلالت بر حرمت و ممنوعیت آن تصرف دارد. پیشینیان - چنان‌که در صفحات قبلی گذشت - رفع نیاز از سادات را که تکلیف امام (ع) می‌دانستند، مجوز مصرف حقوق امام (ع) برشمردند، بعضی دیگر صدقه دادن از طرف آن حضرت را مجوز مصرف دانسته‌اند.

در روزگار نزدیک به عصر ما، بعضی اظهار کرده‌اند در عصر غیبت که امکان ارسال اموال امام (ع) به محضر مبارک آن حضرت وجود ندارد، مال امام را در راهی که یقین داریم و می‌دانیم که امام (ع) راضی به خرج شدن در آن راه است خرج می‌کنیم. یقیناً امام (ع) راضی است که اموالش در راه تأیید دین، ترویج شریعت، تربیت و پرورش عالمان دینی که قادر به تعلیم فقه اهل البیت (ع) باشند خرج شود (← مغنیه، ۱۳۸۳: ۱۱۷/۲؛ نوری همدانی، ۱۴۱۸: ۷۴۰) که البته این اظهار در بیانات معصومین (ع) وجود ندارد و ظاهراً براساس حکم عقل چنین اظهار نظری شده است.

همه این دیدگاه‌ها در اینکه خمس، انفال و امثال آن، مال شخصی امام غایب (ع) است، مشترکند. در مقابل این نظریه‌ها، دیدگاه جدیدی در فقه پیروان اهل البیت (ع) پیدا شده که سابقه دیرینه ندارد ولی بسیار مورد عنایت و توجه می‌شود و آن اینکه خمس، انفال و امثال آن اموال شخصی امام غایب (عج) نیست و از اموال عمومی و متعلق به دولت اسلامی است.

دولت برای ادارهٔ جامعهٔ اسلامی، ضرورتاً، نیازمند در اختیار داشتن مال است. جامعه بدون سرمایه اداره می‌شود و خمس و انفال برای اداره جامعه اسلامی تشریح شده‌است؛ لذا این اموال متعلق به منصب امانت است، همانگونه که در عصر حضور پیامبر (ص) متعلق به منصب رسالت بوده است.

براساس استقراء ناقص استظهار می‌شود که اولین فقیه فرزانه‌ای که چنین احتمالی را داده است، آیت‌الله سید محمد موسوی یزدی، معروف به محقق داماد، بوده است (← جوادی آملی، ۳۵۴، ۴۳۳). ایشان در تفسیر فتوایی که شیخ مفید و شیخ طوسی صادر کرده‌اند که هرگاه سهم سادات کفایت آنها را نکند، بر امام (ع) واجب است به قدر کفایت، تا رفع نیاز به سادات، از خمس بردارد و اگر بیش از حد نیاز آنها بود، امام (ع) آن را دریافت می‌کند. (مفید، ۱۴۱۰: ۲۷۸؛ طوسی، ۱۴۰۰: ۱۹۹، ۲۶۲/۱) گفته‌اند که اگر سهم امام (ع) ملک شخصی ایشان باشد، رفع نیاز سادات از سهم امام (ع) نباید بر امام واجب باشد. وجوب رفع نیاز دلالت می‌کند که سهم امام ملک شخصی ایشان نیست، چنان‌که ابن ادریس، رفع نیاز از سادات را بر امام واجب نمی‌داند و گرفتن مازاد سهم سادات را هم برای امام جایز نمی‌داند. (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۴۹۲/۱).

همچنین در نقد نظریهٔ صاحب جواهر که فتوا به صدقه دادن سهم امام (ع) در عصر غیبت داده است (نجفی، ۱۳۶۵: ۱۷۷/۱۶) فرموده‌اند که اخبار صدقه دادن اموال مجهول المالک شامل سهم امام (ع) می‌شود، زیرا آن اخبار در مورد اموال شخصی کاربرد دارد، در حالی که سهم امام متعلق به عنوان امامت و ملک منصب امامت است نه مال شخصی امام (ع) (جوادی آملی: ۴۳۴). ایشان برای توجیه و مستدل کردن نظریهٔ خود به روایت ابو علی بن راشد استناد کرده‌اند که می‌گوید: به ابوالحسن سوّم (ع) عرض کردم: چیزهایی پیش ما می‌آورند که گفته می‌شود آن چیز مال پدر ما جعفر (ع) است که در نزد ما بوده است. با آن اموال چه کنیم؟ ابوالحسن سوّم (ع) پاسخ فرمودند: آنچه مال پدرم (ع) است که به سبب امامت در اختیار او بود آن مال متعلق به من است و آنچه غیر از آن باشد، می‌راث است که بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) تقسیم می‌شود (← حر عاملی، ۱۴۱۱: ۵۳۷/۹) اگرچه در این حدیث اسمی از

خمس برده نشده است، ظهور در این دارد که شامل خمس نیز می‌شود (← جوادی‌آملی: ۳۵۴). احتمالی که محقق داماد آن را اظهار فرموده است و در بحث‌های خود آن را تقویت کرده‌است، مستند به نظریه فقهای پیشین نیست و آن را به عنوان یک نظریه فقهی نام نبرده است؛ ولی در کلمات علامه حلی عبارتی وجود دارد که ظهور در نظریه و احتمالی که محقق داماد ذکر کرده‌اند، دارد. ایشان پس از آنکه خمس را بر شش قسم تقسیم کرده‌اند، گفته‌اند:

سهم خدا و سهم رسول او برای حضرت رسول (ص) است که در زمان حیات هرگونه که بخواهند به کار می‌برند و بعد از حضرت رسول (ص) برای امام (ع) است که در مقام آن حضرت (ص) قرار می‌گیرند، زیرا سهم خدا و سهم رسول خدا به اعتبار ولایت عامه حضرت رسول (ص) حق ایشان است که در بعضی نیازمندی‌ها مصرف می‌کند. بنابراین، چیزی که به اعتبار ولایت عامه، حق آن حضرت (ص) بوده است، منتقل می‌شود به کسی که در ولایت عامه نیابت او را به عهده می‌گیرد، و نیز روایاتی که از اهل البیت (ع) نقل گردیده دلالت دارد که سهم خدا و رسول به امام معصوم که جانشین پیامبر (ص) است منتقل می‌شود. (علامه حلی، ۴۳۲/۵؛ ۱۹۸/۳، نیز ← حرّ عاملی، ۱۴۱۱: ۵۱۳/۹، ۵۱۴)

ظهور کلمات علامه حلی در اینکه سهم خدا و رسول او ملک منصب رسالت و امامت است قابل انکار نیست که محقق داماد آن را به عنوان یک احتمال قوی بیان کرده‌اند. پیش از علامه حلی نیز از بعضی فتواها چنین برداشت‌هایی استظهار می‌شود، چنان‌که ابن زهره حلبی گفته‌اند:

میراث بدون وارث متعلق به امام (ع) است، در صورتی که امام از دار دنیا رحلت نماید، آن مال به امامی که جانشین امام قبلی است منتقل می‌شود و به دیگر وارثین او نمی‌رسد. (ابن زهره حلبی، ۱۴۱۷: ۳۲۸)

البته کلام ابن زهره اجمال دارد و روشن نیست که آیا میراث بدون وارثی که امام قبلی قبض کرده‌اند، به امام جانشین منتقل می‌شود؟ یا اینکه حق قبض میراث مذکور به امام جانشین منتقل می‌شود؟ ولی کلام حلی روشن است و نیاز به تفسیر ندارد. امام خمینی (۲/۴۹۵) نیز همین

دیدگاه را قبول دارند چنان که فرموده‌اند:

هرکس در مفاد آیه غنیمت و روایات مستحقین خمس تدبیر نماید برایش روشن می‌شود که خمس با همه سهم‌های شش‌گانه اش متعلق به بیت‌المال است، و والی ولی تصرف در آن می‌باشد و نظر والی با توجه به مصالح کلی مسلمانان باید تبعیت شود و بر والی واجب است معیشت ایتام، مساکین و درماندگی سادات را اداره نماید و ارتزاق آنان آنگونه که والی تشخیص می‌دهد از خمس پرداخت می‌شود، چنان‌که کار زکات نیز در عصر والی به دست او است و بر طبق مصلحت‌هایی که تشخیص می‌دهد، سهام مستحقین زکات را در مصارف آنان قرار می‌دهد. ظاهراً انفال نیز ملک شخصی پیامبر (ص) نبوده است، بلکه تنها مالکیت تصرف در آنها را داشته‌اند.

بنابراینکه اخماس، زکوات، انفال و امثال آن را امام غایب (ع) مالک عنوانی باشد، یعنی آن اموال را با شخصیت حقوقی، مالک باشد، در حقیقت اخماس و انفال از منابع در آمد دولت اسلامی برای اداره جامعه اسلامی خواهد بود و اگر در غیبت امام معصوم (ع) حکومت الهی - اسلامی به وسیله نایبان آن حضرت تشکیل شود، از آن منابع برای اداره جامعه، مجاز به استفاده است و تصرف در آن اموال، تصرف در مال غیر بدون اذن مالک آن نخواهد بود و رضایت شخص در تصرف آن دخالت نخواهد داشت؛ زیرا دولت اسلامی نسبت به آن اموال ولایت دارد. اگر آن اموال در اختیار امام معصوم (ع) قرار دارد، در حقیقت از باب ولایت کلی و عمومی امام (ع) است که تجلی آن ولایت عظمی، دایر شدن حکومت اسلامی و برقراری دولت اسلامی است، که با نیابت از امام (ع) دایر و برقرار می‌شود و به صورت طبیعی اختیار امام (ع) به دولت اسلامی که نایب اوست منتقل می‌شود.

گفتنی است که این نظریه را دیگر مذاهب فقهی اسلامی نیز پذیرفته‌اند؛ چنان‌که شیخ طوسی در مورد مالکیت «ارث بدون وارث» از فقها و مذاهب اسلامی نقل کرده است که متعلق به بیت‌المال و تمام مسلمانان است که این نظریه را به تمام فقها نسبت داده‌اند (← طوسی، ۵/۴) در حالی که ارث بدون وارث از نظر امامیه جزء انفال است و نسبت به مالکیت انفال، اختلاف دیدگاه در امامیه، همان دیدگاه‌های یاد شده در باب خمس است. آنها که متعلق به عنوان و

شخصیت حقوقی امام (ع) می‌دانند، با دیدگاه فقهای مذاهب اسلامی اشتراک نظر دارند و هم عقیده و هم رأی هستند.

ترجیح نظریه مالکیت عنوانی امام (ع)

تمام احکام و دستوراتی که در تعلیمات و بیانات الهی و معصومی ن (ع) وجود دارد، حکیمانه است. حکمت کلی در دستورات شرعی فراهم آمدن زمینه رشد و کمال برای همه آدمیان است که در هدف کلی به همه انسان‌ها نگاه مساوی و برابر شده است. نگاه تبعیض‌آمیز در اسلام وجود ندارد؛ منتها رسیدن به کمال منوط به استفاده دقیق، درست و کامل از برنامه‌های اسلام است. هرکس به هر اندازه و کیفیت از این برنامه‌ها استفاده کند به همان اندازه مستفیض و بهره‌مند می‌شود و اگر شخصی اصلاً استفاده نکند، خود متضرر می‌شود.

برجسته‌ترین مصداق برابری و مساوات، همترازی و برابری مدیران و صاحب منصبان دولتی با آحاد مردم است. قطعاً این تساوی در حقوق مساوی‌امی‌ران با رعایا تجلی و ظهور پیدا می‌کند و همین تساوی، مورد گفتگوی تاریخی نخله‌ها و مذاهب بوده‌است و اگر چنین تساوی‌ای به وجود نیاید، مساوات و برابری تحقق عینی پیدا نمی‌کند.

مقتضای مساوات که شاخصه نگرش اسلام است، استنباط مالکیت عنوانی امام (ع) نسبت به حداقل ده درصد درآمد مردم پس از کسر هزینه زندگی، انفال و دیگر منابعی است که در اختیار امام (ع) قرار دارد، زیرا خمس ارباح مکاسب و نیز دیگر چیزهایی که پرداخت خمس آنها واجب است، همچنین انفال و دیگر اموال، در آمد سرشار و ثروت هفتگی است که از محاسبه خارج است. قطعاً اگر این همه ثروت را خداوند متعال به یک نفر تخصیص دهد، منطبق با اصل مساوات در اسلام نخواهد بود. با توجه به اینکه لازم است احکام جزئی و موردی با اهداف کلی و حکیمانه وضع و تشریح احکام سازگار باشد، این نتیجه به دست می‌آید که مالکیت امام (ع) بر اخماس، زکوات و انفال، مالکیت عنوانی است و امام (ع)، با شخصیت حقوقی خود، مالک آن اموال است.

گفتنی است که تغییر به حداقل ده درصد به جهت قطعی و یقینی بودن مالکیت امام (ع)

نسبت به این مقدار است و آلا امام (ع) نسبت به کلّ اخماس مالکیت عنوانی دارد که نیاز به تبیین و ارائه ادله خاص آن است و نیازمند مقام و مقال دیگر است.

سخن پایانی و استنتاج

از مجموع بررسی‌های و ارزیابی دیدگاه‌ها و آرای فقهای امامیه این نتیجه به دست آمد که تلقی مالکیت شخصی امام (ع) نسبت به اخماس، زکوات، فیء، انفال و امثال آن با اصل تساوی و برابری حقوقی تمام انسان‌ها در برابر احکام و دستورات الهی اسلام و بینش و نگرش مساوات‌طلبانه معصومین (ع) انطباق ندارد. قرارداد آن اموال در حوزه حقوق خصوصی و انطباق قواعد و احکام حقوق خصوصی بر آن اموال، مبنای دقیق و صحیح فقهی - حقوقی ندارد. از این رو، التزام به حفظ و نگهداری آن اموال تا زمان حضور امام (ع) متزلزل شد و فتوا بر جواز مصرف آن اموال قرار گرفت که در این میان بعضی فتوا به جواز مصرف آن از برای سادات دادند و بعضی دیگر به صدقه دادن آنها و بعضی دیگر به خرج شدن در اموری که رضایت امام (ع) در آن قرار دارد و همچنین دیگر نظریه‌ها فتوا دادند؛ در حالی که اگر آن اموال مال شخصی امام غایب (عج) باشد، جواز مصرف اموال فردی که قطعاً زنده است با هیچ مبنای فقهی - حقوقی انطباق ندارد.

لذا صحیح‌تر آن است که آن اموال در حوزه حقوق عمومی قرار داده شود و قواعد و احکام حقوق عمومی بر آنها منطبق شود؛ یعنی هر نظر و حکمی نسبت به اختیارات امام (ع) در اداره جامعه اسلامی داده می‌شود، نسبت به آن اموال هم همان حکم و فتوا داده شود. بدین ترتیب که نیابت فقیه، قضاوت شرعی، اجراء حدود، انجام امر به معروف و نهی از منکر در حد جرح و قتل، انجام دفاع شرعی در برابر تجاوزات کفار و بیگانگان و امثال آن صورت می‌گیرد. فقیه بر اساس همین نیابت آن اموال را در اداره جامعه و حکومت اسلامی خرج می‌کند و این اموال به عنوان منابع در آمد حکومت اسلامی که باید مخارج حکومت را تأمین نمایند، در اختیار فقیه مبسوط‌الید اداره‌کننده جامعه قرار می‌گیرند و این با حکمت‌ها و اصول و اهداف کلی تشریح شریعت و وضع احکام نیز کاملاً سازگار

است.

منابع

- ابن ادریس حلی، ابو جعفر محمد بن منصور، (۱۴۱۰)، کتاب السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، مؤسسه النشر الاسلامی، قم؛
- ابن برّاج طرابلسی، قاضی عبدالعزیز، (۱۴۰۶)، المهدّب فی الفقه، ج ۱، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، قم؛
- ابن زهره حلبی، سید حمزه بن علی، (۱۴۱۷)، غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع، تحقیق ابراهیم بهاری، ج ۱، مؤسسه الامام الصادق (ع)، قم؛
- امام خمینی، سیدروح الله موسوی، کتاب البیع، چاپ نجف و چاپ اسماعیلیان، قم؛
- توحیدی تبریزی، محمد علی (بی تا)، مصباح الفقاهه فی المعاملات تقریرات درس آیت الله خوئی، مؤسسه انصاریان للطباعه و النشر، قم؛
- جوادی آملی، عبدالله، ()، کتاب الخمس تقریرات درس آیت الله محقق داماد، ج ۱، دارالاسراء للنشر الاسلامی، قم؛
- حائری، مرتضی، (۱۴۱۸)، کتاب الخمس، ج ۱، مؤسسه النشر الاسلامی، قم؛
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۱۱)، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ج ۱، مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، قم؛
- حکیم، محمد تقی، الاصول العامه فی الفقه المقارن، ج ۲، مؤسسه آل البيت (ع) للطباعه و النشر، قم؛
- حلبی، تقی الدین ابوالصلاح، الکافی فی الفقه، مکتبه الامام امیرالمؤمنین (ع)، اصفهان؛
- _____ (۱۳۶۳)، تقریب المعارف فی الکلام، ج ۱، مؤسسه النشر الاسلامی، قم؛
- دیلمی، سلّار بن عبدالعزیز، المراسم العلویه فی الفقه الامامی؛
- طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، (۱۳۹۹)، العروه الوثقی، المکتبه الاسلامیه، تهران؛
- طباطبائی، سید علی، (۱۴۱۸)، ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلّائل، ج ۱، مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، قم؛
- طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن (شیخ طوسی)، (۱۳۸۷ قمری)، المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۱، المکتبه المرتضویه، تهران؛
- _____ (۱۴۰۰)، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، ج ۲، دارالکتاب العربی، بیروت؛
- _____ (۱۴۱۴)، کتاب الخلاف، ج ۱، مؤسسه النشر الاسلامی، قم؛
- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، (۱۳۸۱ قمری)، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، ج ۲، بوستان کتاب، قم؛
- _____ (۱۴۱۴)، تذکره الفقهها، ج ۱، مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، قم؛

- علم الهدی، شریف مرتضی علی بن حسین موسوی، (۱۳۸۷ قمری)، الانتصار، ج ۱، مطبعه حیدریه، نجف؛
 فخرالمحققین، ابو طالب محمد بن الحسن، (۱۳۸۷ قمری) ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد، چاپ
 کوشانپور، ج ۱؛
 محدث بحرانی، یوسف، الحقائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، تحقیق و تعلیق محمد تقی ایروانی،
 مؤسسه النشر الاسلامی، قم؛
 محقق حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن، (۱۴۰۳)، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲،
 دارالأضواء، بیروت؛
 مغنیه، محمد جواد، (۱۳۸۳ قمری)، فقه الامام جعفر الصادق (ع)، ج ۶، مؤسسه انصاریان للطباعه و النشر، قم؛
 مفید، (شیخ مفید)، ابو عبدالله محمد بن نعمان، (۱۴۱۰)، کتاب المقنعه، ج ۱، مؤسسه النشر الاسلامی، قم؛
 موسوی عاملی؛ سید محمد بن علی، (۱۴۱۰)، مدارک الاحکام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۱، مؤسسه آل البيت
 (ع) لاحیاء التراث، قم؛
 نجفی، محمد حسن، (۱۳۶۵ قمری)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲، دارالکتب الاسلامیه، تهران؛
 نوری همدانی، حسین، (۱۴۱۸)، کتاب الخمس، ج ۱، مؤسسه الامام المهدي (ع)، قم. ■

Archive of SID